



در جستجوی خردمندی

رسالاتی در باب اخلاق

لوکیوس آنائیوس سِنِکا

ترجمه: محمدصادق رئیسی

در جستجوی خردمندی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Moral Letters to Lucilius by Seneca

Adansonia Press, Published in 2018

لوکیوس آنائیوس سینکا

در جستجوی خردمندی

رسالاتی در باب اخلاق
(۱۲۴ نامه اخلاقی به لوسیلیوس)

محمدصادق رئیسی



تهران، ۱۴۰۲

سرشناسه: سنکا، لوکیوس آنانیوس، ۹۴ق.م. - ۶۵م. Seneca, Lucius Annaeus.
 عنوان و نام پدیدآور: در جستجوی خردمندی: رسالاتی در باب اخلاق: (۱۲۴ نامه اخلاقی به لوسیلیوس)/ لوکیوس آنانیوس سنکا؛ [ترجمه] محمدصادق رئیسی.
 مشخصات نشر: تهران: کتاب پیام امروز، ۱۴۰۱.
 مشخصات ظاهری: ۶۴۰ ص: ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۴۶۲۳-۲-۴
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان اصلی: [2018]، Letters from a stoic: The 124 epistles of seneca - complete.
 عنوان دیگر: رسالاتی در باب اخلاق.
 عنوان دیگر: ۱۲۴ نامه اخلاقی به لوسیلیوس.
 موضوع: اخلاق — متون قدیمی تا ۱۸۰۰م. Ethics — Early works to 1800
 رواقیان — متون قدیمی تا ۱۸۰۰م. Stoics — Early works to 1800
 فرزاندگی — جنبه‌های اخلاقی Wisdom — Moral and ethical aspects
 شناسه افزوده: رئیسی، محمدصادق، ۱۳۵۱ -، مترجم
 رده بندی کنگره: BJ۲۱۴
 رده بندی دیویی: ۱۸۸
 شماره کتابشناسی ملی: ۸۸۶۱۹۲
 اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا



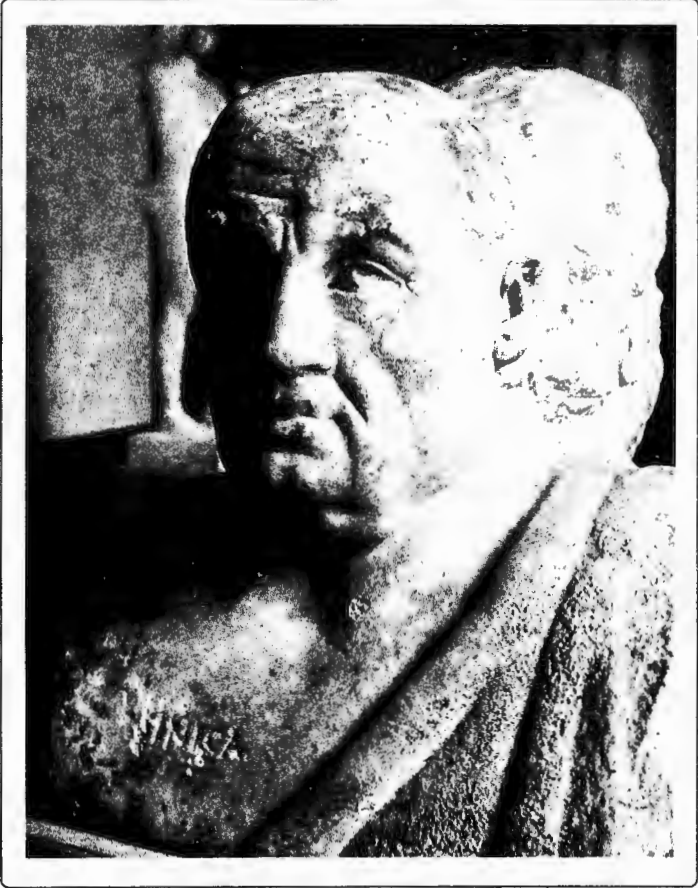
در جستجوی خردمندی

رسالاتی در باب اخلاق
 (۱۲۴ نامه اخلاقی به لوسیلیوس)
 لوکیوس آنانیوس سنکا
 محمدصادق رئیسی
 ناشر: کتاب پیام امروز
 تیراژ: ۵۰۰ نسخه
 نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۲
 چاپ و صحافی: پردیس دانش
 قیمت: ۲۵۰۰۰۰ تومان

نشانی: خیابان لبافی‌نژاد، بین فروردین و فجر رازی، شماره ۲۰۰، طبقه اول، تلفن: ۶۶۴۸۶۵۳۵

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۴۶۲۳-۲-۴

Ketabe-Pyame-Emrooz@yahoo.com



لوکیوس آنائیوس سینکا
(۴ پ م - ۶۵ م)

فهرست

۱۳	پیشگفتار مترجم فارسی
۱۷	پیشگفتار مترجم انگلیسی

دفتر نخست

۲۵	نامه ۱: در باب وقت اندوزی
۲۶	نامه ۲: در باب بی‌نظمی در مطالعه
۲۸	نامه ۳: در باب دوستی وفادار و جفاکار
۳۰	نامه ۴: در باب هراس از مرگ
۳۳	نامه ۵: در باب معنای فیلسوف
۳۶	نامه ۶: در باب بهره‌جستن از معرفت
۳۸	نامه ۷: در باب توده مردم
۴۱	نامه ۸: در باب خلوت‌گزینی فیلسوف
۴۲	نامه ۹: در باب فلسفه و دوستی
۵۱	نامه ۱۰: در باب باخویش زیستن
۵۳	نامه ۱۱: در باب نگاه فروتنی
۵۵	نامه ۱۲: در باب کهنسالی
۵۹	نامه ۱۳: در باب هراس‌های بی‌پایه

- نامه ۱۴ : در باب علل کناره‌جویی از جهان ۶۴
- نامه ۱۵ : در باب ماهیچه و مغز ۶۹
- نامه ۱۶ : در باب فلسفه، راهنمای زندگی ۷۲
- نامه ۱۷ : در باب فلسفه و توانگری ۷۵
- نامه ۱۸ : در باب شادی‌واره‌ها و روزه‌داری ۷۸
- نامه ۱۹ : در باب دنیادوستی و خلوت‌گزینی ۸۲
- نامه ۲۰ : در باب ممارست از آنچه موعظه می‌کنی ۸۶
- نامه ۲۱ : در باب شهرتی که نامه‌های من برای تو به ارمغان خواهد آورد ۹۰
- نامه ۲۲ : در باب سودمندی سنجه‌های ناتمام ۹۴
- نامه ۲۳ : در باب لذت راستینی که از فلسفه برمی‌خیزد ۹۸
- نامه ۲۴ : در باب به سُخره‌گرفتن مرگ ۱۰۱
- نامه ۲۵ : در باب اصلاح‌گرایی ۱۰۹
- نامه ۲۶ : در باب پیروی و مرگ ۱۱۱
- نامه ۲۷ : در باب نیکی‌هایی که بردوام می‌مانند ۱۱۴
- نامه ۲۸ : در باب سفر به مثابه علاج ناخرسندی ۱۱۷
- نامه ۲۹ : در باب شرایط بحرانی مارسلینوس ۱۱۹
- نامه ۳۰ : در باب پیشرفت ۱۲۳
- نامه ۳۱ : در باب سرود افسونگرانه ۱۲۴
- نامه ۳۲ : در باب ظفرمندی فاتح ۱۲۸
- نامه ۳۳ : در باب سودمندی پندآموزی‌های اخلاقی ۱۳۲
- نامه ۳۴ : در باب شاگرد امیدبخش ۱۳۶
- نامه ۳۵ : در باب دوستی ذهن‌های وابسته ۱۳۷
- نامه ۳۶ : در باب ارزش بازنشستگی ۱۳۸
- نامه ۳۷ : در باب وفاداری به فضیلت ۱۴۱
- نامه ۳۸ : در باب همکلامی خاموش ۱۴۲
- نامه ۳۹ : در باب الهامات شکوهمند ۱۴۳

نامۀ ۲۰ :	در باب سبک درخور گفتمان فیلسوف	۱۲۵
نامۀ ۲۱ :	در باب خداوند درون ما	۱۲۹
نامۀ ۲۲ :	در باب ارزش‌ها	۱۵۲
نامۀ ۲۳ :	در باب نسبیت شهرت	۱۵۴
نامۀ ۲۴ :	در باب فلسفه و نسب‌نامه‌ها	۱۵۵
نامۀ ۲۵ :	در باب استدلال سوفسطایی	۱۵۷
نامۀ ۲۶ :	در باب کتاب‌های جدید لوسیلیوس	۱۶۱
نامۀ ۲۷ :	در باب ارباب و برده	۱۶۲
نامۀ ۲۸ :	در باب زبان‌بازی به مثابه ناشایستگی فیلسوف	۱۶۷
نامۀ ۲۹ :	در باب کوتاهی زندگی	۱۷۱
نامۀ ۵۰ :	در باب کوری و علاج آن	۱۷۴
نامۀ ۵۱ :	در باب شهربای و اخلاقیات	۱۷۷
نامۀ ۵۲ :	در باب گلچین آموزگاران ما	۱۸۰
نامۀ ۵۳ :	در باب کاستی‌های روح	۱۸۴
نامۀ ۵۴ :	در باب تنگی نفس و مرگ	۱۸۸
نامۀ ۵۵ :	در باب کلبه روستایی واتیا	۱۹۰
نامۀ ۵۶ :	در باب آرامش و مطالعه	۱۹۳
نامۀ ۵۷ :	در باب مرارت‌های سفر	۱۹۷
نامۀ ۵۸ :	در باب هستی	۱۹۹
نامۀ ۵۹ :	در باب لذت و سرخوشی	۲۱۰
نامۀ ۶۰ :	در باب نیایش‌های زیان‌بخش	۲۱۵
نامۀ ۶۱ :	در باب سرخوشانه به دیدار مرگ شتافتن	۲۱۶
نامۀ ۶۲ :	در باب مصاحبت خوش	۲۱۷
نامۀ ۶۳ :	در باب اندوه از دست دادن دوستان	۲۱۸
نامۀ ۶۴ :	در باب وظیفه فیلسوف	۲۲۲
نامۀ ۶۵ :	در باب علت نخستین	۲۲۵

دفتر دوم

- نامۀ ۶۶ : در باب جنبه‌های گوناگون فضیلت ۲۳۵
- نامۀ ۶۷ : در باب ناخوش احوالی و تحمل عذاب ۲۴۹
- نامۀ ۶۸ : در باب خردمندی و خلوت‌گزینی ۲۵۳
- نامۀ ۶۹ : در باب آسایش و بی‌قراری ۲۵۷
- نامۀ ۷۰ : در باب زمان مناسب لغزیدن ۲۵۸
- نامۀ ۷۱ : در باب خیر متعالی ۲۶۵
- نامۀ ۷۲ : در باب تجارت به مثابه دشمن فلسفه ۲۷۵
- نامۀ ۷۳ : در باب فلاسفه و پادشاهان ۲۷۹
- نامۀ ۷۴ : در باب فضیلت به مثابه سرپناهی از دیوانگی‌های این جهانی ۲۸۳
- نامۀ ۷۵ : در باب بیماری‌های روح ۲۹۳
- نامۀ ۷۶ : در باب کسب خردمندی در کهنسالی ۲۹۷
- نامۀ ۷۷ : در باب زندگی شخصی ۳۰۷
- نامۀ ۷۸ : در باب نیروی التیام‌بخش ذهن ۳۱۲
- نامۀ ۷۹ : در باب پاداش‌های کشف علمی ۳۲۰
- نامۀ ۸۰ : در باب نیرنگ‌ها ۳۲۶
- نامۀ ۸۱ : در باب سودمندی‌ها ۳۲۹
- نامۀ ۸۲ : در باب جُبِن طبیعی نسبت به مرگ ۳۳۸
- نامۀ ۸۳ : در باب باده‌گساری ۳۴۶
- نامۀ ۸۴ : در باب گردآوری اندیشه ۳۵۴
- نامۀ ۸۵ : در باب چند قیاس منطقی باطل ۳۵۸
- نامۀ ۸۶ : در باب خانه ییلاقی سیپو ۳۶۹
- نامۀ ۸۷ : در باب بحث‌هایی پیرامون ساده‌زیستی ۳۷۵
- نامۀ ۸۸ : در باب مطالعات آزادمنشانه و حرفه‌ای ۳۸۶
- نامۀ ۸۹ : در باب اقسام فلسفه ۳۹۹
- نامۀ ۹۰ : در باب به بازی گرفتن فلسفه به منظور پیشرفت انسان ۴۰۶

- نامه ۹۱ : در باب درس بیرون کشیده شدن از آتش لیون ۴۲۰
- نامه ۹۲ : در باب زندگی سعادتمند ۴۲۷

دفتر سوم

- نامه ۹۳ : در باب چند و چونی زندگی، در تقابل با طول زندگی ۴۴۱
- نامه ۹۴ : در باب ارزش اندرز ۴۴۵
- نامه ۹۵ : در باب سودمندی اصول بنیادی ۴۶۶
- نامه ۹۶ : در باب مواجهه با مشقت ها ۴۸۷
- نامه ۹۷ : در باب زوال عصر ۴۸۸
- نامه ۹۸ : در باب بی ثباتی بخت ۴۹۲
- نامه ۹۹ : در باب تسلی محرومان ۴۹۷
- نامه ۱۰۰ : در باب نوشته های فایانوس ۵۰۶
- نامه ۱۰۱ : در باب بطلان از پیش طراحی شده ۵۱۰
- نامه ۱۰۲ : در باب اشارات ابدیت ۵۱۵
- نامه ۱۰۳ : در باب خطرات معاشرت با هموعان ۵۲۳
- نامه ۱۰۴ : در باب مراقبت از سلامتی و آسودگی خاطر ۵۲۴
- نامه ۱۰۵ : در باب مواجهه جهان با اعتماد به نفس ۵۳۴
- نامه ۱۰۶ : در باب جسمانی بودن فضیلت ۵۳۶
- نامه ۱۰۷ : در باب فرمانبرداری از اراده جمعی ۵۳۹
- نامه ۱۰۸ : در باب نگرش های فلسفه ۵۴۲
- نامه ۱۰۹ : در باب معاشرت با خردمندان ۵۵۳
- نامه ۱۱۰ : در باب ثروتمندان راستین و ثروتمندان دروغین ۵۵۸
- نامه ۱۱۱ : در باب بطلان حرکات ذهنی ۵۶۴
- نامه ۱۱۲ : در باب اصلاح گناهکاران سخت دل ۵۶۵
- نامه ۱۱۳ : در باب حیات بخشی روح و خواص آن ۵۶۶
- نامه ۱۱۴ : در باب سبک به مثابه آئینه شخصیت ۵۷۴

- نامه ۱۱۵ : در باب موهبت‌های ظاهری ۵۸۲
- نامه ۱۱۶ : در باب خویشتن‌داری ۵۸۸
- نامه ۱۱۷ : در باب نظام‌های اخلاقی راستین به مثابه امری مقدّم بر باریک‌بینی‌های قیاسی ۵۹۰
- نامه ۱۱۸ : در باب بطالت جایگاه طلبی ۶۰۰
- نامه ۱۱۹ : در باب طبیعت به مثابه بهترین تأمین‌کننده ما ۶۰۵
- نامه ۱۲۰ : در باب شناخت کامل فضیلت ۶۰۹
- نامه ۱۲۱ : در باب غریزه در حیوانات ۶۱۶
- نامه ۱۲۲ : در باب تاریکی به مثابه پوششی بر شرارت ۶۲۳
- نامه ۱۲۳ : در باب کشمکش میان لذّت و فضیلت ۶۲۹
- نامه ۱۲۴ : در باب خیر راستین به مثابه نیل به عقل ۶۳۴

پیشگفتار مترجم فارسی

لوکیوس آنائیوس سِنِکا،^۱ مشهور به سِنِکای جوان، اهل روم، فیلسوف رواقی، سیاستمدار، نمایشنامه‌نویس، معلم و مشاور پرقدرت و بانفوذ نرون. سِنِکا نیز همچون نویسندگان هم‌عصر خود به‌شدت تحت تأثیر هنر و ادبیات یونان قرار داشت. وی معتقد بود طبیعت معیاری است که انسان باید مطابق با آن زندگی کند و به اصلِ برابری انسان‌ها باور داشت. در جوانی به رُم رفت و در آنجا به مطالعات فلسفی با استادانش آتالوس و فابیانونس پرداخت. به‌سبب توان بالا در عرصه سخن‌سنجی و فن خطابه، به مجلس سنا راه یافت و در مدت حکومت کالیگولا از مقام و منزلت بالایی برخوردار گشت. اما در سال ۴۱ پ. م. به‌سبب محکومیت پرنسس جولیا لیویلاس، خواهر کالیگالونوس، که به‌دلیل حسادت مسالینا متهم شده بود، از مقام خود برکنار و به کورسنا تبعید شد و تنها در سال ۴۹ میلادی و پس از ۸ سال تبعید، مورد عفو قرار گرفت و توانست به پایتخت روم بازگردد و با سفارش اگریپینا به امپراتور کلاودیوس، توانست در نقش معلم، آموزگار و مشاور نرون جوان مشغول به کار شود و به تعلیم و تعلم امپراتور آینده اهتمام ورزد.

سِنِکا به‌عنوان یکی از چهره‌های اصلی فلسفه دوره امپراتوری روم، از پایه‌گذاران اصلی فلسفه رواقی است که نوشته‌های بسیاری از او در دسترس است و آثار او در دوران رنسانس از سوی بسیاری از افراد شاخص، خصوصاً میشل دو مونتینی مورد

ستایش قرار داشت. یعنی به عنوان فردی «برجسته و بحث برانگیز از دوران باستان» مورد توجه بود. وی آثار چندی در باب فلسفه رواقی به رشته تحریر درآورد که عمدتاً در حوزه اخلاق و فلسفه اخلاق اند و شاید از معروف ترین آنها بشود «پرسش های طبیعی» را نام بُرد. سنگ بنای اولیه نوشته های سِنِکا بر روی آثار فلاسفه رواقی پیش از خودش چون زنو، کلئانتیس و کرایسپوس بنا گردیده است و بسیار به آراء پوزیدون استناد کرده است. به دلیل تقارب آراء همچنین از اپیکور نیز بسیار نقل می کند، به ویژه در رساله های اخلاقی به لوسیلیوس. همچنین سِنِکا علاقه خاصی به متافیزیک افلاطونی از خود نشان می دهد، اما هرگز شفاف آن را نمی پذیرد و یا در رد آن نمی کوشد. جستارهای اخلاقی او بر اساس آموزه های رواقی گری استوار است، در آن دوران در طبقه برتر جامعه رومی رواقی گری فلسفه رایج و چهارچوب اخلاقی غالب بود که به خصوص در سیاست نمود بسیار داشت. تا پیش از سِنِکا رواقی گری یک تفکر التقاطی و آمیزه ای از افکار و آرای گوناگون به شمار می آمد. ماحصل فعالیت های سِنِکا شکل نسبتاً ارتدکسی از رواقی گری را نشان می داد، هر چند در آن، فرد مجاز به آزادی فکر بود. سِنِکا در آثار خود درباره تئوری اخلاق و روش عملی اخلاقیات بحث می کند و تأکید می ورزد که هر دو بخش، متمایز و در عین حال وابسته به هم هستند. رساله های اخلاقی به لوسیلیوس، نشانگر جستجوی سِنِکا برای کمال اخلاقی و نشان دهنده نوعی جنب و جوش تعهد فلسفی برای آیندگان است. سِنِکا فلسفه را مرهمی برای زخم های زندگی می داند و معتقد است احساسات مخرب، به ویژه خشم و اندوه باید از بین برود، یا به قاعده عقل تعدیل یابد. او در مورد شایستگی های نسبی زندگی تعمق و درباره زندگی پُر بحث می کند، و مقابله با تفکر مرگ را برای شخص مهم می داند. او معتقد بود فرد باید توان فعال ماندن در تنگدستی را عملاً فراگیرد و در عین حال از ثروت به درستی بهره گیرد، او درباره نعمت ها، بخشندگی، اهمیت دوستی و ضرورت بهره مندی از با هم بودن می نویسد. به باور سِنِکا عالم بر اساس یک مشیت عقلانی به بهترین وجه اداره می شود، و اگر ناسازگاری در ما دیده می شود باید با آن آستی برقرار کرد و آن را پذیرفت. سِنِکا در آثار خود آشکارا مبانی اعتقادی فلسفه رواقی را بسط می دهد و خود نیز یکی از تأثیرگذارترین متفکران رواقی گری بود. فلسفه رواقی رایج ترین و پرنفوذترین فلسفه هلنیستی بوده است. این فلسفه بیش از

فلسفه اپیکور در زمان خود بر عرصه اندیشه سیاسی تأثیر گذاشته است. فلسفه رواقی را یک اندیشمند فینیقی به نام زنو در آتن بنیان گذاشت. رواقیان نظریه هراکلیتوس درباره «لوگوس» را پایه جهان بینی خود قرار دادند. «لوگوس» در فلسفه رواقی به طبیعت یا تقدیری تعبیر شد که به مثابه قانونی ازلی و ابدی بر کل عالم گون و فساد حاکم است. لوگوس در واقع روح مادی عامل و شامل عالم به حساب می آمد. وجوه مختلف اندیشه رواقی، از جمله فلسفه اخلاق و نظریه جهان وطنی رواقیان نیز از این جهان بینی منبعت می شد. اندیشه بزرگ برادری جهانی از آموزه های مهم فلسفه رواقی است. فلسفه رواقی که گاهی از آن به مثابه یک کیش یاد می شود، در میانه راه بین فلسفه کلاسیک یونان و دین مسیح می باشد. مکتب رواقی راه را برای پیدایش تفکر نوظهوری در تاریخ که به عنوان مسیحیت شناخته می شود گشود. به این ترتیب تفکر رواقی نقش میانجی را از فلسفه کلاسیک یونان به تفکر مسیحیت ایفا کرده است.

سنکا در دوران زندگی خود جستارهایی در مقولات مختلفی چون خشم، شفقت، منفعت، خداشناسی و... نوشته است. بسیاری از آثار فلسفی سنکا پس از مرگ او در ۱۲ کتاب با عنوان «گفتگوها» در باب مسائل اخلاقی و فلسفی گردآوری شدند. «در باب مشیت»، که در مخالفت با فلسفه اپیکور است. «در باب کوتاهی عمر»، «در باب خشم». «در باب زندگی زیبا»، «در باب آسودگی خاطر»، «در باب احسان»، «در باب بخشش»، «در باب ثبات خردمندان»، «در باب آسایش»، «در باب تسلیت». «۱۲۴ نامه اخلاقی به لوسیلیوس»، - همین مجموعه - شامل ۲۰ دفتر است که در آخرین سال های زندگی اش به نوشتن آن اهتمام ورزیده است. سنکا در این کتاب به فلسفه، تجربه ها، شادی ها و رنج های خود اشاره می کند. همچنین مسائل طبیعی در ۷ دفتر تنظیم و به لوسیلیوس تقدیم شده است. از سنکا ۹ نمایشنامه تراژدی و یک کمدی به جا مانده است. هرکول دیوانه، زنان تروا، زنان فینیقی، مدیا، فدراس، اودیپوس، توستیس، آگاممنون و هرکول در اوتا.

و اما در مورد ترجمه این کتاب، باید بگویم که شناخت سنکا را من مرهون «میشل مونتنی» هستم؛ چرا که در اثنای ترجمه مقالات او بود سنکا توجه ام را به خویش جلب کرد، به طوری که از ترجمه کتاب دوم مونتنی دست کشیدم تا نامه های اخلاقی سنکا را ترجمه کنم؛ و امروز بسی خرسندم که کتابی

دوست داشتنی در منظر من است با لذت بسیاری که از این نامه‌ها بردم. باشد که این لذت را به مخاطب علاقمند به سنکا و این مباحث ارزانی بدارم. نکته آخر این که هر جا پانوشتی از سوی مترجم انگلیسی است با «م.ا.» نشان داده‌ام و دیگر پانوشتهای کتاب از مترجم فارسی است.

یادآوری ضروری:

این کتاب عظیم و سترگ حاصل مجموعه نامه‌هایی است که در زمان‌ها، مکان‌ها و حالات روحی متغیر و متفاوت نویسنده - سنکا - به رشته تحریر آمده است. پس ناگزیر ممکن است در مواردی آن یکدستی، نرمی و روانی متن پیاپی را نداشته باشد. علی‌رغم کوشش در یکنواخت کردن متن، خواننده ارجمند را به انقطاع (موضوع و نگارش...) نامه‌ها توجه می‌دهیم.

محمدصادق رئیسی

زمستان؛ ۱۴۰۰

پیشگفتار مترجم انگلیسی

به آن اندک مخاطبان امروز که به مطالعه آثار نمایشی در میان شخصیت‌های امپراطوری روم باستان علاقه نشان می‌دهند، آثار آناتیوس سنکا، مؤلف کتاب «رسالات»^۱ - همین کتاب - توصیه می‌شود. کسی که در دهکده‌ای دیده به جهان گشود، در روم به تحصیل مشغول شد، یک تبعیدی به تمام معنا، والی مورد اعتماد دولت، و قربانی محکوم یک امپراطور بی‌ثبات بود، سنکا تا بدان پایه به عصری پیوند دارد که در آن زیسته، و ما در اثنای خواندن آثار وی، آن دسته آثاری را می‌خوانیم که نشانگر راستین هیجان‌انگیزترین دوره تاریخ روم می‌باشند.

سنکا در سال ۴ پ. م.، در روزگار مجال‌های بزرگ، در کوردوبای اسپانیا دیده به جهان گشود. فرزند ادیب خوش‌قریحه، آناتیوس سنکا است. حاصل آن که، خانواده وی در بحبوحه طفولیت لوکیوس به روم نقل مکان کرد، سنکای جوان در آنجا دوره وکالت را گذراند و دیری نپایید که شیفته فلسفه رواقی شد، حامی سرسخت قهرمانان در خلال قرن نخست امپراطوری بود. همین پیوندهای اجتماعی است که او را متمایز از دیگران نشان می‌دهد، از برجستگی و فرهیختگی برادرش گالیو^۲ درمی‌یابیم. - گالیوی عهد جدید - حقیقت این است که او خود بدان نکته پی بُرد و تقریباً از جانب امپراطور کالیگولا^۳ به مرگ محکوم شد، طولی نکشید پس از آن که

1. Epistles.

۲. Gallio (۵-۶۵) سناتور روم و برادر سنکا.

۳. Emperor Caligula (۱۲-۴۱)، سومین امپراطور روم، که از سال ۳۷ تا ۴۱ فرمان راند.

سخن گفتن در جمع را آغاز کرد، و علی‌الخصوص به این دلیل که عمه اش - که در مصر به دیدارش شتافت - همسر حاکم آن سرزمین بود.

تا سال ۴۱ سنکا به اوج شکوفایی خود دست یافت. از فرزندان خود یاد می‌کند، از مادرش که، مثل مادر گوته، به نظر می‌رسد او را از ایدئالیسم و مقدار معینی تصوف، و دوستی با دوستانی بس ارزشمند سرشار می‌کند. اما در اثنای همان سال، در پی دسیسهٔ دربار، به جزیرهٔ کورسیکا^۱ تبعید شد. اتهام او آشنایی بسیار عمیق با لولیا لیویلا^۲، دختر نگون‌بخت امپراتور، و دشمن شرور مسالینا^۳، شوهرش، کلاودیوس^۴ بود. شاهزاده را به تبعید فراخواند. ما شاید هرگونه اتهام مربوط به سنکا را باور نکنیم، چون حتی سوئونیوس^۵ پرسخن می‌گوید: «اتهام واضح نبود و به متهم هیچ فرصتی برای دفاع از خودش داده نشد.»

هشت سال تبعید بدان پایه ثمربخش بود تا در طی آن چندین اثر ادبی به رشته تحریر در آورد. آثار تراژدی، که بر روند نمایشنامه‌های آینده تأثیر بسزایی داشته‌اند، ثمرهٔ همین دوره می‌باشند، افزون‌براین، جستارهای مهم پیرامون مباحث فلسفی، و یک نامهٔ نسبتاً کوتاه به پولیبیوس^۶، بردهٔ آزادشدهٔ متمول در دربار کلاودیوس. اما در سال ۴۹ تقدیر به نجات او برآمد. آگریپنا^۷ که بعدها امپراتور نرون شد، وی را فراخوانده و در مقام معلم خصوصی پسر کوچکش منصوب کرد. درحالی‌که مناصب معمول دولتی را حفظ کرده بود، در همین حال به شهرت دست یافت، امورات شاهزاده را با همکاری بوروس^۸، قاضی ارشد بر عهده گرفت. روی هم رفته آنها توازن نیروی میان سلطنت و مجلس سنا را تا زمان مرگ بوروس در سال ۶۲ حفظ کردند. بعد از آن زمان، هیچ فیلسوفی بدون حمایت نیروی نظامی قادر نبود از عهدهٔ تباهی‌ها و امیال غول‌آسا بر سلطنت برآید.

دو سال آخر زندگی سنکا به سیاحت در جنوب ایتالیا گذشت، در اثنای که

1. Corsica.

2. Lulia Livilla.

3. Messalina.

4. Claudius.

5. Suetonius. (۶۹-۱۲۲)، تاریخ نگار دوران امپراطوری روم که مهمترین آثار او مجموعه زندگی‌نامه‌های دوازده پادشاه از ژولیوس سزار تا دومیتیان می‌باشد.

6. Polybius، تاریخ نگار اهل مگالوپلیس آرکادیا در یونان باستان.

7. Agrippina.

8. Burrus، سکستوس آفرانیوس بوروس (۱-۶۱)، مشاور نرون.

سرگرم تدوین مقالاتی پیرامون تاریخ طبیعی بود، جان پرمالاش را با مکاتبه با دوست اش لوسیلیوس تسکین می بخشید. در سال ۶۵ که عمل خشونت بار بخش امپراطوری را پیش بینی کرد، دست به خودکشی زد؛ او با این عمل قهرمانانه با بلندنظری در گنف حمایت همسر جوانش، پائولینا قرار داشت. بهترین گزارش این روزهای تیره را تاکیتوس^۱ ارائه کرده است.

این نامه ها جملگی خطاب به لوسیلیوس می باشند. از شواهدی که ما بدست آورده ایم، زادگاه بومی این لوسیلیوس کامپانیا بود، و شهر زادگاهش پومپی یا ناپل. وی یک شوالیه رومی بود، که آن موقعیت را، آن گونه که سنکا برای ما نقل می کند، با سختکوشی مطلق فرادست آورد. با خدمات برجسته دولتی به جایگاه های رفیعی دست یافته بود. وی در اثنای نگارش «نامه» ها، دادستان سیسیلی بود. به نظر می رسد تمایلات اپیکوری داشته است، مثل بسیاری از افراد این بخش از ایتالیا؛ مؤلف استدلال می کند و بر آن است تا او را با محبت آمیزترین رفتار با فلسفه رواقی تسخیر کند، لوسیلیوس با کتاب هایی که به رشته تحریر درآورد، نشان داد که به فلسفه و جغرافیا علاقمند بود، با بسیاری از اشخاص صاحب جایگاه والا از نزدیک آشنایی داشت، و برخی بر این عقیده اند که شعر «پری»^۲ از او بر جا مانده است.

ما نمی توانیم بگوئیم دوستی آنان از چه زمانی آغاز شد. «پرسش های طبیعی»^۳ و «نامه» ها آثار سال های واپسین سنکا می باشند. هر دو کتاب خطاب به لوسیلیوس اند. رساله «در باب آینده نگری»^۴ هم که به او تقدیم شده، تاریخ نگارش آن محل تردید است، و ممکن است مربوط به فاصله زمان آغاز تبعید در کورسیکا و دوره نگارش نامه ها باشد.

علیرغم مصائب عدیده ای که با آنها مواجه می شویم، شاید با اطمینان بشود گفت که سال های ۶۳-۶۵ باید دوره نگارش نامه ها باشد. ما اشارات احتمالی را با زمین لرزه سال ۶۳ درمی یابیم، اشاره به آتش سوزی در لیون، که در سال های ۶۴ یا ۶۵ اتفاق افتاد، و اشارات گوناگونی که فیلسوف دست به سفر در ایتالیا می زند تا سیاست را به فراموشی بسپارد.

۱. Tacitus (۵۶-۱۲)، مورخ و سیاستمدار رومی.

2. Aetna.

3. The Naturales Quaestiones.

۴. De Providentia این کتاب به نام «در باب مشیت» به فارسی ترجمه شده است.

ساختار این اثر، طبق نظر بیکن، بیشتر مجموعه‌ای از جستارهاست تا نامه. مخاطب غالباً با اسم ذکر می‌شود؛ اما هویت وی در درجه دوم اهمیت مقصود اصلی قرار دارد. در مقام نمونه، زبان در آغاز نامه هفتادوپنجم ممکن است فرد را به این گمان درافکند که این نامه‌ها، پی‌درپی و شتابزده نوشته شدند: «تو شکوه سرمی‌دهی نامه‌هایی از من به دستت می‌رسد که تا حدی از سرب‌بی حوصلگی نوشته می‌شوند؛» اما هم‌نشینی بی‌شائبه کلمات اثرگذار، توازن سبک و تفکر، و تلاش مستمر پس‌پشت آن، نشان می‌دهد که زبان تلخ و دُرشت آن متأثر از سادگی و بی‌پیرایگی رساله می‌باشد.

ساختار یکایک نامه‌ها جالب و پرکشش است. یک حقیقت مسلم، نظیر ذکری از یک ناخوش‌احوالی، یک سفر دریایی یا زمینی، رویدادی مثل ماجرای تونل ناپل، یک ضیافت کوتاه، یا یک دورهمی دوستانه که در باره مسائلی پیرامون افلاطون یا ارسطو یا اپیکور بحث می‌کنند - اینها عواملی هستند که در خدمت توجیه واکنش‌هایی می‌باشند که در ذیل می‌آیند. پس از چنین مقدمه‌ای، نویسنده درون‌مایه‌اش را مطرح می‌سازد؛ او موضوعات مجردی نظیر انزجار از مرگ، اراده مصمم خردمندان، یا خصلت خیر متعالی را به بحث می‌کشانند. ما بنا نداریم به منابع تمام این موضوعات در پانوشت اشاره کنیم، بلکه بر آنیم تنها آن موضوعی را تبیین کنیم که در معنا مبهم یا در مفهوم نامتداول است. نظریه مثل افلاطون، مقولات ارسطو، تفوفاستوس^۱ پیرامون دوستی، پیرامون لذت اپیکوری، و سایر شکل‌های بی‌شمار مکتب متفاوتی که در پیشگامان رواقی می‌بینیم، اینها دست‌کم به اجمال شرح داده می‌شوند.

اما ما باید اعتبار کاملی برای اصالت شخص فیلسوف قایل شویم. در این نامه‌ها، نادیده‌گرفتن پیشرفت نقطه نظر قدری دشوار و سیسروی در زمینه قابل بحث و جذاب آنچه انسان شاید نسبتاً ایده‌های مردن نامیده شود، غیرممکن است. سبک رسالات صریح و بسیار متفکرانه است.

روی هم‌رفته، با ملاحظه ساختار نامه‌ها می‌توان آن را یک کتاب راهنمای سودمند و ثمربخش دانست، کتابی سرشار از متنوع‌ترین و جالب‌ترین نکته‌ها.

۱. Theophrastus (۲۸۷-۳۷۲ پ.م.)، فیلسوف یونانی و شاگرد افلاطون و ارسطو.

ارزش خواندن هوشمندانه و مطالعات فرهنگ ساز به نحو چشمگیری در نامه‌های ۲ و ۸۸ به لوسیلیوس ارائه می‌شود. سنکا با تعریف مطالعات والا تر موافق است که «اینها هیچ ارجاعی به سودمندی صرف ندارد.» شأن پیشه سخنور (نامه ۴۰ و ۱۱۴) نگاه بازرگان جوان خود ساخته‌ای را نشان می‌دهد که به نظر می‌رسد به نمایش خط مشی سیاسی گرایش دارد. وقتی مؤلف علیه تأثیرات نفرت آمیز و بی ارزش نبردهای بردگی یا گلادیاتوری برمی‌آشوبد، نکته تازه‌ای یادآور می‌شود (نامه ۶۸ و ۷۰)؛ علیه انحطاط شادخواری جانب‌داری می‌کند (نامه ۸۳)، افسون زندگی و عشق ساده به طبیعت را به تصویر می‌کشد (نامه‌های ۵۷، ۶۷، ۸۹، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۴)؛ بازنشستگی را توصیه می‌کند (نامه‌های ۱۸، ۵۱، ۵۶، ۸۰، ۱۲۲)؛ یا علاقه بیکنی به اختراعات علمی را آشکار می‌سازد (نامه‌های ۵۷، ۸۹). برجسته‌ترین نامه در میان تمام نامه‌ها، متن دفاعیه (۹۴) به خاطر برابری جنسیت و پایبندی به مسائل زناشویی می‌باشد. میل مفرط به ورزش‌ها نیز در نامه ۱۵ مورد تحلیل و بحث قرار می‌گیرد.

البته رسالات همچنین دربرگیرنده گونه‌های متداول ادبی می‌باشد که هر رقع‌نویس یونانی خود را مقتید به نگارش آن می‌دانست. نوعی سنت تسلی بخش؛ آکنده از درونمایه دوستی است؛ نطق‌هایی از قول دیگران پیرامون فلسفه که از افلاطون و ارسطو و تئوفراستوس اقتباس شده‌اند، آن گونه که ما در بالا بدان‌ها اشارت کرده‌ایم؛ و مشخصاً ستایش‌هایی از چند ریش سفید برجسته (از جمله خود مؤلف) که با عارضه‌های جسمانی دست به گریبان‌اند. اما آموزه رواقی از نقطه نظر رومیان بهتر تفسیر می‌شود تا از سوی سایر نویسندگان لاتین. حقایق زندگی سنکا اثبات خلوص گفته‌های اوست، و حواشی بسیاری از ریشخندهایی را فرومی‌کاهد که ما در دیون کاسیوس^۱ می‌یابیم، حال آن‌که مجموعه‌های افسانه‌ای را ملاحظه می‌کنیم که او بدان‌ها علاقه نشان داده و الواح گرانبهایی برای عمارت یک فرد متمول ابداع کرد.

در نهایت، در هیچ نویسنده ملحدی، شاید سوای ویرژیل، زیبایی مقدس (نامه ۴۱) بسا خالصانه‌تر از نقطه نظر رومی ارائه نشود. اگرچه ارتباطش با کلیسای جدید

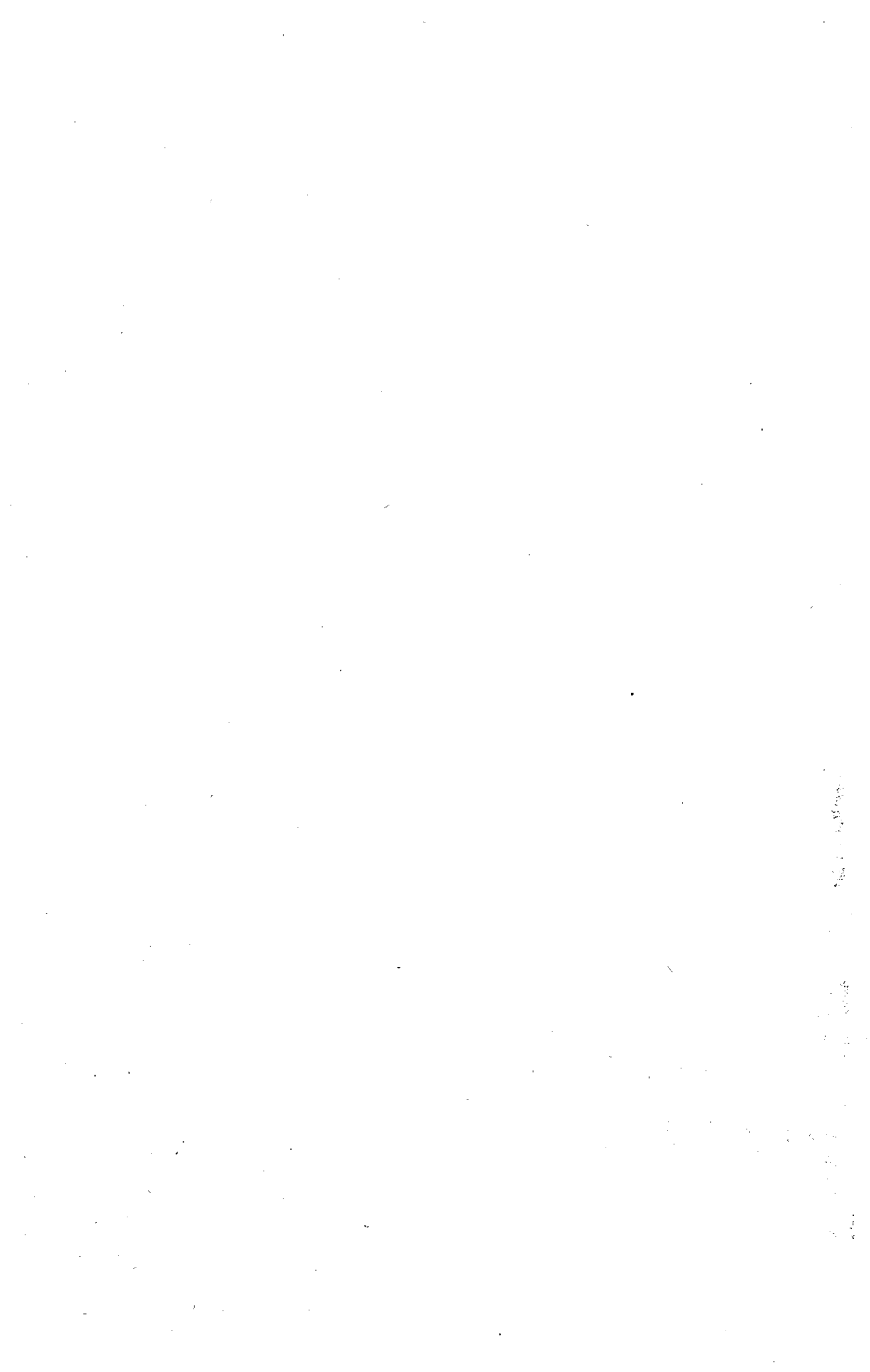
۱. Dio Cassius (۱۵۵-۲۲۹)، تاریخ نگار یونانی تبار روم.

ابطال شده است، سنکا روح مدرن و مسیحی را به نمایش می‌گذارد. سه تا از آرمان‌های ذکر شده در بالا، نفرت از نبردهای میدان مبارزه، رفتار انسانی با بردگان، و قداست امر زناشویی، ما را به جانب سنکا سوق می‌دهد، آن چنان که به جانب معلمی نظیر یرمی تیلر.^۱

ریچارد ام. گومر

هاورفورد کالج، مه ۱۹۱۶

دفتر نخست



در باب وقت‌اندوزی

۱. لوسیلیوس عزیزم. همانا عملی در پیش گیر تا خود را به سبب خویشتن خویش آزاد سازی؛ وقت خویش را، که تا همین اواخر به زور از دستان تو گریخته، یا به تاراج رفته است، فرا گرد آر و ببند وزش. تظاهر کن به صدق گفته‌های من ایمان داری - که لحظات مسلّم از ما جدا می‌شوند، آناتی هستند که به آرامی دور می‌شوند، و آناتی دیگر که به دور از دسترس ما می‌گریزند. هرچند ننگین‌ترین گونه خُسران معلول بی‌مبالاتی است. مضاف براین، اگر بخواهی اعتنایی درخور به مسئله نهی، درخواستی یافت که والاترین سهم زندگی ما در گذر است، حال آن که داریم به مصیبت درمی‌افزیم، سهم کلانی که بهره‌ای از آن نمی‌بریم، و تمام مدّت در پی تحقیق عملی هستیم که وافی به مقصود نیست.

۲. تو ای انسان! چه می‌توانی نشانم دهی تا هرگونه ارزش را در هنگامه خودش جای دهی، کیست که قدر هر روز را برشمارد، کیست دریابد هر روز جان بر کف دست می‌نهد؟ از این سبب خطا است مشتاقانه در انتظار مرگ بنشینیم؛ تقدیر راستین مرگ پیش از این به سر آمده است. هر آنچه سال‌ها پس پشت ما پنهان بوده، در دستان مرگ است. پس، لوسیلیوس! چنان کن که برای من می‌نویسی: زمان را فرا چنگ ات گیر. به تکلیف امروز چنگ در انداز، پس نیازی نیست چندان متکی به تعهد فردایت باشی. آن هنگام که تعلل می‌ورزیم، زندگی شتابان در گذراست.

۳. لوسیلیوس! جز زمان، هیچ چیز از آن ما نیست. بدیهی است مالکیت این

شیء مجردی که به من محوّل شد، بدان پایه زودگذر و صعب است که هر کسی که بخواهد می تواند دست ما را از حق تملک آن کوتاه سازد. این آدمیان فناپذیر چه نادان اند! دون مایه ترین و عبث ترین چیز را روا می دارند، پس از آن که فرادستش آورده اند، به سادگی جایش را به دیگری می دهند، به سهولت متهم به محاسبه می شوند نه اما آنان هرگز خود را وامدار جلوه نمی دهند، وقتی برخی از آن متاع گرانبها را - زمان را بدست آورده اند! پس با این همه، زمان وامی است که حتی ستاننده حق شناس قادر به ادای دیگر باره آن نیست.

۴. تو شاید مایل باشی بدانی من، که بسا بی تکلف با تو سخن می گویم، چگونه دارم عمل می کنم. باصراحت اعتراف می کنم: صورت مخارج من با هم می خوانند، چون تو از کسی انتظار داشتی که سخاوتمند و در عین حال دقیق باشد. من نمی توانم به خود بیالم که چیزی را هدر نداده ام، اما می توانم دست کم به تو بگویم دارم چه چیزی را از دست می دهم، و دلیل و طریقه خُسران؛ می توانم دلایلی در اختیار تو بگذارم که چرا انسانی مسکینم. اما موقعیت من، موقعیت همان انسان هایی است که بدون این که حتی خطایی از خودشان سر بزنند، به استطاعت ناچیزی فروکاسته می شوند: همه به آنها مساعدت می کنند، اما هیچ کس به نجات شان بر نمی خیزد.

۵. پس حالت اشیاء چگونه است؟ چنین است: من هیچ انسانی را مسکین نمی دانم، چون اگر اندک مایه ای برجای بماند برای او کافی است. اما به تو اندرز می دهم حقا بنگری چه چیزی از آن توست؛ و تو را یارای آن نیست که چنان شتابان آغاز کنی. زیرا، آن سان که نیاکان تو معتقد بودند، آن هنگام که به ته مخزن می رسی، دیگر بخشش بسا دیر است.^۱ چون آنچه در ته مخزن می ماند، اندک مایه ای است، و کیفیت شرم آور. بدرود.

نامه ۲

در باب بی نظمی در مطالعه

۱. قضاوت از روی آنچه تو برای من می نویسی، و بواسطه آنچه می شنوم، دارم ایده شایسته ام را سروسامان می دهم که نظر به آینده تو دارد. بدین سو و بدان سو

۱. Hesiod (۷۷۷-۸۴۸ پ. م.) شاعر یونانی و سراینده منظومه «نسب نامه خدایان». وی پس از هومر، محبوب ترین شاعر کلاسیک یونان محسوب می شود.

نمی‌دوی و حواس خود را با تغییر محل زندگی‌ات پرت نمی‌کنی؛ زیرا چنین بی‌قراری نشانه یک روح پریشان است. به باور من مهمترین نشانه ذهن بسامان توانایی انسان است برای ثابت ماندن در یک مکان و ماندن با همراه خویش.

۲. اما هشدار مبادا مطالعه آثار بسیاری از نویسندگان و هر نوع کتابی شاید تو را به بی‌نظمی و عدم تعادل بکشاند. تو باید در زمره شمار معدودی از متفکران بزرگ باشی، و آثارشان را جذب جانت نمایی، اگر ایده‌هایی را از آنها بیرون کشیدی تا فتح قاطع بدست آوری، آنها را به خاطر بسپار. همه جا یعنی هیچ کجا. هنگامی که شخصی وقت خویش را یکسر به سفر دور و دراز بگذراند، آشنایان بسیاری فرادست می‌آورد، اما هیچ دوستی ندارد. و همان چیز باید وفاداری انسان‌هایی را محفوظ بدارد که در جستجوی آشنایی صمیمی با هیچ نویسنده خاصی نیستند، بل با رفتاری شتابزده و عجولانه به دیدار همه آنان می‌شتابند.

۳. طعام اگر به محض تناول از معده بیرون ریخته شود، قوت شایسته‌ای نیست و جذب تن نمی‌شود؛ هیچ چیزی مداوا را تا آن اندازه به تأخیر نمی‌اندازد که تغییر پی در پی دارو؛ هیچ زخمی التیام نمی‌یابد هنگامی که مرهم پشت مرهم آزموده شود؛ گیاهی که غالباً چهره عوض می‌کند، هرگز نمی‌تواند مقاوم رشد یابد. هیچ چیز آنقدر اثربخش نیست که بتواند سودمند باشد، هنگامی که پی در پی جابجا می‌شود. پس در مطالعه بسیاری از کتاب‌ها تشتت خیال وجود دارد. از این رو، از آنجایی که قادر به مطالعه تمام کتاب‌هایی که در اختیار داری، نیستی، بسنده است صاحب آن تعداد کتاب‌هایی باشی که قادر به خواندن آنهايي.

۴. تو پاسخ می‌دهی «اما من دلم می‌خواهد نخست در یک کتاب تورق کنم و دیگر بار کتابی دیگر.» به تو می‌گویم این نشانه یک اشتباه بسیار زیباست تا طعم طعام گوناگونی را بچشی؛ زیرا هنگامی که کتاب‌ها متنوع و فراوان باشند، حال آدم را بر هم می‌زنند، بدون آن که مغذی باشند. پس تو باید پیوسته آثار نویسندگان برجسته را بخوانی؛ و آن هنگام که مشتاق تغییری، به آن دسته کتاب‌هایی اتکا کن که پیش‌تر خوانده‌ای. هر روز نیازمند چیزی است که تو را در برابر تنگدستی، در برابر مرگ، در برابر حقیقت و در برابر دیگر شوربختی‌ها نیز قوت ببخشد؛ باری پس از آن که تفکرات بسیاری را از سر گذرانده‌ای، کسی را برگزین که تمام و کمال به درک آن روز برآمده باشد.

۵. این عادت شخصی من است؛ از بسا چیزهایی که خوانده‌ام، بخشی را به تملک خودم در می‌آورم. اندیشیدن به امروز چیزی است که من در اپیکور^۱ کشف کردم؛ زیرا عادت دارم حتی در اردوگاه دشمن چهره عوض کنم - نه به عنوان یک فراری، بل در مقام یک جوینده.

۶. او می‌گوید: «تنگدستی حاکی از خرسندی گونه‌ای ثروت شرافتمندانه است.» در حقیقت، اگر رضایت‌آمیز باشد، اصلاً تنگدستی به حساب نمی‌آید. انسانی نیست که اندک مایه‌ای نداشته باشد، اما انسانی که تشنه چیزی بیشتر است، دیگر مسکین نیست. چه اهمیت دارد انسان چه مقدار در صندوقچه یا انباش دارد، دسته‌های چه اندازه‌اند و سودهایش چه فربه‌اند، آیا به اموال همسایه‌اش چشم دوخته، و آن را حساب می‌کند، آیا گذشته‌اش را بدست نمی‌آورد، بل امید به کسب منفعت را فراچنگ می‌آورد؟ آیا می‌پرسی قیود شایسته ثروت چیست؟ نخست تملک چیزی است که ضروری است، و دو دیگر تملک چیزی که بسنده باشد. بدرود.

نامه ۳

در باب دوستی وفادار و جفاکار

۱. تو از طریق یک «دوست» نامه‌ای برای من فرستاده‌ای، همان کلمه‌ای که مرا نیز بدان خطاب می‌کنی. و در همان جمله بعدی ات به من هشدار می‌دهی در سایر موضوعاتی که به تو مربوط می‌شود، برای او مطرح نسازم، می‌گویند که حتی خودت هم عادت به این کار نداری؛ به دیگر سخن، تو در همان نامه شهادت داده‌ای و انکار کرده‌ای که او دوست توست.

۲. باری، اگر از کلمه «ما»^۲ در مفهوم مصطلح بهره جُستی، و او را به همان سیاق «دوست» خطاب کردی که ما از تمام داوطلبان برای گزینش «بزرگان شرافتمند» سخن می‌گوییم، هنگامی که با افرادی که گاه و بیگاه دیدار و احوال‌پرسی می‌کنیم، اگر نام‌شان لحظه‌ای از زبان مان جاری شود، با ادای احترام با «آقای عزیزم»، - چنین

۱. Epicurus (۲۷۰-۳۴۱ پ.م.)، فیلسوف و حکیم یونانی که مکتب اپیکوریسم را بنا نهاد.

۲. کلمه‌ای که معنای خاصی برای رواقیون دارد. م.ا.

می‌شود. اما اگر تو هر انسانی را دوستی در نظر بگیری که اعتماد نمی‌کنی چون به خودت اعتماد نمی‌کنی، با تمام قوا به خطا درمی‌افتی و آن‌طور که باید و شاید در نمی‌یابی دوستی راستین به چه معناست. در حقیقت، من از تو می‌خواستم همه چیز را با یک دوست در میان بگذاری؛ اما پیش از همه با خود انسان در میان بگذاری. هنگامی که دوستی شکل می‌یابد، تو ملزم به اعتمادی؛ پیش از آن که دوستی قوام یابد، باید قضاوت کنی. به راستی آن اشخاص کار آخر را اول می‌کنند و مسئولیت‌هایشان را نقش بر آب می‌سازند، در حالی که خلاف اصول و قواعد تئوфраستوس عمل می‌کنند، در مورد انسانی قضاوت می‌کنند پس از آن که او را دوست خود کرده‌اند، بجای این که در مورد او قضاوت کنند، او را دوست خود خطاب می‌کنند. بسا به دیرگاه تأمل کن آیا فرد بخشیده شده را به دوستی می‌پذیری؛ اما هنگامی که تصمیم گرفته‌ای او را بپذیری، با تمام وجود به او خوشامد می‌گویی. چنان جسورانه با او سخن بگو که پنداری با خود سخن می‌گویی.

۳. و اما در مورد خودت، گرچه باید با چنان سیاقی زندگی کنی که به نفس خویش اعتماد ورزی، با چیزی که نمی‌توانستی حتی به دشمن خود محوّل کنی، با این حال، وقتی مسائل مشخصی رخ می‌دهند که گفتگو را پنهان نگه می‌دارند، تو باید تمام نگرانی‌ها و تأملات خود را دست کم با یک دوست در میان بگذاری. او را فردی وفادار در نظر گیر، پس او را وفادار خواهی ساخت. مثلاً برخی از این که اغوا نشوند، در هراس‌اند به انسان‌ها فریبکاری را آموخته باشند؛ آنها بواسطه بدگمانی‌هایشان دوستان خود را وادار کرده‌اند درست را نادرست جلوه دهند. چرا من نباید در حضور دوست‌شان هر حرفی را بر زبان آورم؟ چرا نباید خودم را همان‌گونه که در تنهایی در نظر می‌گیرم، همان‌گونه در نظر بگیرم که همراه اویم؟

۴. برخی افراد با مسائلی در ارتباط‌اند، با هر کسی که برخورد می‌کنند، مسایلی که باید تنها برای دوستان فاش شده باشد، و هر آنچه آنان را رنجیده‌خاطر می‌سازد، اتفاقی بر سر شنونده خالی می‌شوند. دیگران بار دیگر از این که به دوستان صمیمی خود اعتماد کنند، در هراس‌اند؛ و اگر امکان آن فراهم می‌بود، حتی به خود نیز اعتماد نمی‌کردند، پس رازهای خود را در اعماق قلب خود مدفون می‌کنند. اما ما نباید چنین کنیم. اعتماد کردن به همه و اعتماد کردن به هیچ کس به یک اندازه نکوهیده است. با این همه باید بگویم قصور نخست صریح‌تر است، و قصور دوم محتاطانه‌تر.

۵. در رفتار مشابه، تو باید این دو گونه انسان را ملامت کنی - هم آنانی را که همواره فاقد آرامش اند، و هم آنانی را که پیوسته در آرامش به سر می برند. زیرا عشق به تکاپو جدی نیست - بل صرفاً بی پروایی یک ذهن جستجوگر است. و فراغت راستین مبتنی بر نگویش تمام حرکاتی نیست که به مثابه آزرده‌گی است.

۶. از این رو، تو باید به گفته‌ی زیر که از پومپونیوس^۱ خوانده‌ام اعتنا کنی: «برخی به گوشه‌های تاریک درمی افتند، تا بدان پایه که در هنگامه‌ی روز همه چیز را تیره می بینند.» نه، انسان باید این تمایلات را با هم درآمیزد، و آن کس که در پی آرامش است، باید بدان عمل نماید و آن کس که عمل می کند، باید آرامش یابد. مسئله را با طبیعت در میان بگذار؛ طبیعت به تو خواهد گفت که روز و شب را توأمان پدید آورده است. بدرود.

نامه ۴

در باب هراس از مرگ

۱. راه خویش در پیش گیر، بدان سان که آغاز کرده‌ای، و هرگونه امکان را شتاب بخش، به طوری که شاید از لذت طولانی تر یک ذهن پرورده برخورداری، ذهنی که با خود سر آشتی دارد. بی تردید تو لذت را در اثنای زمانی فراچنگ می آوری که سرگرم پرورش ذهن خویشی و آن را با خودش آشتی می دهی؛ اما تفاوت عمده شعفی است که از تأمل فرادست می آید، زیرا ذهن فرد از هرگونه لکه‌ای که می درخشد، بسا پالوده است.

۲. باری به یاد آر آن هنگام که جامه‌ی کودکی به یک سونهادی وردای مردانه بر تن کردی و تا محل اجتماعات عمومی مشایعت شدی، چه لذتی احساس کردی؛ با وجود این، شاید در جستجوی لذتی والاتر باشی، هنگامی که ذهن کودکی را به یک سونهادی و آن هنگام که خردمندی تو را در میان مردان به خدمت گرفته است. چرا که این کودکی نیست که هنوز به حرف ما گوش فرامی دهد، بل چیزی اسفبارتر، - کودکانه با ما سخن می گوید. و این اوضاع سراسر جدی تراست چون، روی هم رفته با حماقت‌های دوران کودکی صاحب اختیار عصر کهنی، آری، حتی حماقت‌های

۱. Pomponius، جغرافیادان رومی که در سال ۴۲ می زیسته.

دوران طفولیت. جوان‌ها از چیزهای بی‌اهمیت در هراسند، کودکان از سایه‌ها، ما از هر دو در هراسیم.

۳. همه آنچه باید انجام دهی پیشرفت است؛ بدین طریق درخواهی یافت این چیزها چندان مهیب نیستند، درست به همین دلیل است که هراس عظیم را در روح ما می‌دمنند. هیچ بدی به بزرگی واپسین بدی نیست. مرگ سرمی‌رسد؛ چیزی است که به هراس در خواهد افکند، اگر می‌شد با تومی ماند. اما مرگ یا نباید اصلاً یا پیش بگذارد، یا باید بیاید و بگذرد.

۴. تو می‌گویی: «هرچند رساندن ذهن به نقطه‌ای که بتواند در آنجا زندگی را خوار بشمرد، دشوار است.» اما مگر نمی‌بینی چه دلایل بی‌اهمیتی انسان را به جانبی سوق می‌دهد تا زندگی را حقیر بشمارد؟ کسی خود را در آستانه در محبوبش به دار می‌آویزد؛ دیگری خود را از فراز خانه پرت می‌کند تا دیگر مجبور نباشد ریش‌خندهای یک ارباب بدخلق را تحمل کند؛ سومی، پس از فرار از بازداشت نجات پیدا کرد، شمشیری به اندام‌های حساس او می‌زند. تو تصور نمی‌کنی فضیلت همچون ترس مفرط مؤثر خواهد افتاد؟ هیچ انسانی نمی‌تواند از زندگی توأم با آرامش برخوردار گردد، چه بسا فکر کند آن را طولانی‌تر سازد، یا باور دارد که زندگی در دوره‌های مدید کنسولی یک موهبت بزرگ است.

۵. هر روز این فکر را پیش چشم آر، شاید قادر شوی با خرسندی از زندگی فاصله بگیری؛ زیرا بسیاری افراد به زندگی چنگ می‌اندازند و از آن دل نمی‌کنند، حتی همچون آنانی که با سیل خروشان به راه می‌افتند و به خاربان و صخره‌های تند چنگ درمی‌اندازند و از آنها دل نمی‌کنند. چه بسیار افراد در فلاکت میان ترس از مرگ و ناملايمات زندگی فرومی‌روند و غوطه می‌زنند؛ آنان مشتاق به زندگی‌اند، و با این حال از چگونه مُردن معرفتی ندارند.

۶. به همین دلیل، زندگی را با بیرون‌راندن تمام نگرانی‌های منتسب به آن همچون یک امر کلی قابل قبول برای خود قرار ده. هیچ چیز شایسته‌ای سعادت صاحبش را بروز نمی‌دهد، مگر این که ذهن خود را با امکان فقدان وفق دهد؛ اما هیچ چیزی با اندک مشقت نسبت به چیزهایی که از دست رفته - از دست نخواهند رفت، از دست نمی‌روند. لذا، جسارت کن و روح را در برابر بدبختی‌هایی که حتی قدرتمندترین انسان‌ها را به رنج درمی‌افکند، ثابت قدم ساز.

۷. مثلاً، پسری و خواجه‌ای از پومپه انتقام می‌گیرند، همان‌گونه که پارت‌های گستاخ و ستمگر از کراسوس^۱ انتقام گرفتند. گایوس سزار^۲ به لپیدوس^۳ فرمان داد تا گردنش را زیر تبرافسر دکستور^۴ عریان کند؛ و او خود گلویش را در اختیار کائیریا^۵ قرار دهد.^۶ تقدیر تا کنون از هیچ انسانی تا این همه نگریخته تا بدین پایه تهدیدش کند پیش از این تسلیم خواسته‌های او شود. به آن کس که آرام در نظر جلوه می‌کند، اعتماد مکن؛ دریا در چشم‌برهم‌زدنی به قعر خود به راه می‌افتد. در همین روز کشتی‌هایی که نمایش شکوهمندی از خود نشان داده‌اند، دریا آنها را فرو بلعیده.

۸. آن راهزن یا دشمنی را به خاطر بیاور که شاید تیغ بر گلویت بگدار و، اگرچه او ارباب تو نیست، هر برده‌ای نیروی زندگی و مرگ تو را در دست دارد. لذا، به تو می‌گویم: او ولی نعمت زندگی توست که خویشتن را خوار می‌دارد. به آنانی بیندیش که طرح‌ها را یکسر از خانه‌های خود زده‌اند، به صراحت یا با دغل کاری به هلاکت رسانده‌اند؛ آنگاه درخواهی یافت که درست همان‌گونه که بسیاری بدست بردگان خشمگین کشته می‌شوند، به همان‌گونه بدست پادشاهان خشمگین به قتل می‌رسند. پس چه اهمیت دارد چه اندازه پرتوان باشد وقتی از او در هراسی، هنگامی که هر کسی از توانی برخوردار است که منبع هراس توست؟

۹. تو خواهی گفت: «اما، اگر تو خطر سقوط به دست دشمن را بپذیری، فاتح فرمان خواهد داد که باید بُرده شوی»^۷. آری، دیری نمی‌گذرد بدان جا بُرده می‌شوی. از چه سبب بدست خویش خود را فریب می‌دهی و اینک برای نخستین بار بنا به ضرورت باید گفت چگونه تقدیری است که دیری از آن در رنج بوده‌ای؟ به سخنم اعتماد کن: تو از همان روزی که دیده به جهان گشودی بدان سورهنمون می‌شوی. ما باید در این اندیشه درنگ کنیم، و افکاری نظیر طبیعت را، اگر میل به آرامش

۱. Crassus ماکوس لیسینیوس کراسوس (۱۱۴-۵۳ پ.م.)، سیاستمدار ایتالیایی که در نبرد سهمگین حران به دست ایرانیان کشته شد.

۲. Gaius Caesar گایوس ژولیوس سزار (۱۰۰-۴۵ پ.م.)، دیکتاتور و قیصر روم.

۳. Lepidus مارکوس امیلیوس لپیدوس (۸۸-۱۳ پ.م.)، سیاستمدار روم باستان.

4. Dexter.

۵. Chaerea کاسیوس تشایریا، سرباز رومی.

۶. اشاره دارد به قتل کالیکولا در پالاتن در سال ۴۱ پیش از میلاد. م. ا.

۷. مثلاً به سوی مرگ. م. ا.

داریم، گاه که در انتظار دم واپسین هستیم، بیمی که تمام مصائب ساعات پیشین را فراهم می‌آورد.

۱۰. اما اینک که باید نامه‌ام را به پایان برم، بگذار گفته‌ای را که تا به امروز خرسندم داشته، با تو در میان بگذارم. این سخن از باغ^۱ انسان دیگری چیده شده است: «تنگدستی که با قانون طبیعت منطبق باشد، ثروت هنگفتی است.» آیا می‌دانی آن قانون طبیعت چه قیودی برای ما رقم می‌زند؟ صرفاً رفع گرسنگی، تشنگی، و سرماست. برای رفع گرسنگی و تشنگی، عشق‌ورزی به درهای همیان زر، یا تن دادن به اخم عبوس، یا به انسان مهربانی که تحقیر می‌کند، برای تو لازم نیست؛ لازم نیست دریاها را سراسر زیر و رو کنی، یا به نبرد برخیزی؛ نیازهای طبیعت به سادگی فراهم می‌شوند و دم دست‌اند.

۱۱. انسان به سبب اسباب غیرضروری خود را به رنج درمی‌افکند، - چیزهایی زائد و رده‌های فرسوده بر تن می‌پوشد، چیزهایی که وادارمان می‌کنند درون چادر پیر شویم، چیزهایی که پرتاب‌مان می‌کنند بر کرانه ناآشنا. آنچه که بسنده است، در دسترس ماست. آن کس که با تنگدستی پیوندی فریبا بندد، غنی است. بدرود.

نامه ۵

در باب معنای فیلسوف

۱. من تو را زیر بال و پریم دارم، و شادمانم از این حقیقت که در مطالعات خود مجذبه می‌کوشی، و این که تو - درحالی که چیزهای دیگر را یکسر به کناری وامی‌نهی - هر روز اهتمام می‌ورزی تا به انسان شایسته‌ای بدل شوی. من صرفاً ترغیب نمی‌کنم تا در این راه سماجت به خرج دهی؛ حقا که از تو می‌خواهم چنین کنی. اما هشدار به سیاق آنانی عمل نکنی که بیشتر میل به جلب نظر دارند تا بهبود وضع موجود، با عمل به چنین اموری است که با نظر به تن‌پوش‌ها یا سیاق عمومی زندگیا، عقیده‌ات بیدار می‌شود.

۲. از جامه انزجارآور، موی ژولیده، محاسن نامرتب، تحقیر آشکار ظرف‌های نقره‌ای، بستری فراز زمین سترون، و هر شکل فاسد دیگر خودبینی، باید دوری

۱. مقصود باغ اپیکور است. م. ا.

گزینی. نام صرف فلسفه موضوع تحقیر کافی است؛ و چه می شد اگر خویشتن را از رسومات هم سلکان خود متمایز می ساختیم؟ باید در باطن خود متفاوت از تمام ملاحظات مان باشیم، اما در ظاهر باید با جامعه سازگار باشیم.

۳. نه جامه ای چنین فریبا بر تن کن، نه تن پوشی چنان ملوث. کسی شاید نیازی به ظرف نقره، پوشانده و مزین به زرناب ندارد؛ اما ما نباید باور کنیم فقدان نقره و رز باید گواهی بر زندگی بی پیرایه باشد. بگذارید در صدد کسب مطلوب والا تر زندگی باشیم تا میزان انبوه تر آن، بل نه در حد مطلوب مخالف با آن؛ با وجود این، از آنجا که در صدد بهبود اوضاع خویش ایم، باید از چنین اشخاصی گریزان باشیم و آنان را از خویش برانیم. ما نیز کاری می کنیم که آنان مایل نباشند در هر چیز از ما تأسی جویند، زیرا بیم آن داشته باشند مبادا ناچار شوند در همه چیز از ما الگوپذیرند.

۴. نخستین چیزی که فلسفه را متعهد به چنین عملی می سازد، همدلی با جمله انسان هاست؛ به دیگر سخن، شفقت و خوش مشربی است. ما اگر با دیگران تفاوت داشته باشیم، ترک عهد خویش می کنیم. باید در صدد آن باشیم اندوخته ای که از رهگذر آن مایل ایم چیزی شگفت انگیز ترسیم نماییم، عبث یا شنیع نباشد. همان طور که می دانی، شعار ما این است: «مطابق طبیعت زندگی کن»؛ اما رنجاندن تن، نفرت از آراستگی بی پیرایه، آلوده بودن عامدانه، و تناول طعامی که نه تنها ساده که تنفربرانگیز و ممنوع است، یکسر برخلاف میل طبیعت است.

۵. درست به همان گونه که جستجوی چیزهای لذیذ نشانه تجمل است، به همان اندازه پرهیز از چیزی که مرسوم است و می توان آن را به بهایی ناچیز بدست آورد، دیوانگی است. فلسفه مستلزم حیات بی آرایش است، نه مستلزم عقوبت؛ و ما پنداری می توانیم در آن واحد به شایستگی هم بی آرایش باشیم و هم آراسته. این بدین معناست که من می پذیرم؛ حیات ما باید رویه شادی میان شیوه های یک انسان خردمند و شیوه های جهان را به تفضیل در پیش بگیرد؛ جمیع انسان ها باید به تحسین آن برخیزند، اما در عین حال باید درکش کنند.

۶. «پس به راستی آیا باید به قاعده دیگر انسان ها عمل نماییم؟ یعنی نباید وجه افتراقی میان ما و جهان بوده باشد؟» آری، تمایزی بس آشکار است؛ بگذارید

انسان‌ها دریابند که ما با خلاق شباهتی نداریم، حتی اگر صمیمی به نظر آیند. اگر در خانه به دیدار ما بشتابند، تحسین‌مان می‌کنند، نه اسباب اهل خانه را. انسان وگرنه انسان کسی است که از ظروف سفالینه به‌گونه‌ای بهره می‌گیرد که پنداری نقره‌اند؛ بل به یک اندازه بزرگ است که از ظروف نقره به‌گونه‌ای بهره می‌گیرد که پنداری سفالینه است. این نشانه یک ذهن بی‌ثبات است که قادر به تحمل اموال نیست.

۷. اما من تمنای آن دارم بهره‌تا به امروز را نیز با تو قسمت کنم. من در آثار هکاتوی خودمان مشاهده می‌کنم که محدودیت تمایلات به درمان بیم و هراس‌ها کمک می‌کند. وی می‌گوید: «اگر از امید دست برداری، از ترس دست خواهی شست.» تو پاسخ خواهی داد: «اما چگونه همه چیز می‌تواند شانه‌به‌شانه هم، این همه متفاوت حرکت نمایند؟» بدین طریق، لوسیلیوس عزیزم: گرچه آنها در تناقض با یکدیگرند، با وجود این با یکدیگر هم‌سویند. درست به‌سان همان زنجیری که به پای زندگی بسته می‌شود و سربازی که او را تحت محافظت قرار می‌دهد، چه امید و چه ترس، شباهتی با هم ندارند، گام‌های استوار بردار؛ ترس در پی امید است.

۸. در عجب نیستم که آنها بدین اسلوب پیش می‌تازند؛ هر دو به یک اندازه به ذهنی بلا تکلیف تعلق دارند، ذهنی که با اشتیاق نظر دوختن به آینده به اضطراب درمی‌غلطد. اما دلیل عمده هر دوی این بیماری‌ها این است که ما خود را به زمان حال سازگار نمی‌سازیم، بل تفکرات ما را به راهی بس دور و دراز گسیل می‌دارد. پس دوران‌دیشی، آن نجیب‌ترین موهبت نژاد بشری، بدین‌گونه از راه به در می‌شود.

۹. جانوران از خطراتی که در کمین آنهاست، دوری می‌گزینند، و آن هنگام که از آن خطرات می‌گریزند، از نگرانی خلاص می‌شوند؛ اما ما انسان‌ها از این که بفهمیم همه چیز گذشته است، خودمان را عذاب می‌دهیم. چه بسا موهبت‌های ما مایه نابودی ماست؛ زیرا حافظه عذاب‌های ترس را به خاطر می‌آورد، حال آن‌که دوران‌دیشی و آینده‌نگری از آنها پیشی می‌گیرد. زمان حال به‌تنهایی قادر نیست موجبات فلاکت هیچ انسانی را فراهم آورد. بدرود.